

از مطالعه این نشریه در زمان تفیلا وفواندن توراہ فودداری فرمایید.

אברהם אברהם

שלח לך

جهت مفا قدهوسیت این نشریه از دور اندافتن آن فودداری فرمایید.

۲۱ سیوان ۵۷۸۰

5 פתארי روش נג

چنان که رבי مشه کوردبیرو روحش شاد می‌نویسد قوم بیسرائل باید بر طبق این سیزده رفتار ، عمل نمایند و به مانند خد-اوند باشند و هم چنان که خد-اوند رحیم و مهربان است ، ما نیز باید رحیم و مهربان باشیم.

قبلاً سخنان رבי مشه کوردبیرو را در این باره ذکر کردیم و قسمتی از این رفتارها را توضیح دادیم.

حال در رفتار ششم هستیم:

”خد-اوند مشتاق نیکی کردن است“

رבי مشه کوردبیرو توضیح می‌دهد در دربار الہی فرشتگانی وجود دارند که وظیفه آنها دریافت اعمال نیکی است که انسان انجام می‌دهد و در حق همنوع خود خوبی می‌کند و وقتی در دربار الہی بر ضد قوم بیسرائل سخن می‌گویند ، فوراً این فرشتگان این نیکیها را نشان می‌دهند و خد-اوند به قوم بیسرائل رحم می‌کند ، زیرا خد-اوند مشتاق نیکی کردن است. و با وجودی که در دربار الہی بر ضد قوم بیسرائل بدی گفته می‌شود ، اگر قوم بیسرائل با یکدیگر خوبی و اعمال نیک انجام دهند ، خد-اوند به آنها رحم می‌نماید.

به همان صورت که در زمان ویرانی بیت‌همیقداش ، قوم بیسرائل محکوم به نابودی شدند و خد-اوند به فرشته گبریئل فرمود قوم بیسرائل با یکدیگر خوبی می‌کنند و با وجودی که محکوم به نابودی هستند ، باید آنها را نجات داد و همین باعث شد قسمتی از قوم ، نجات پیدا نمایند و نابود نشوند. و علت این است که خد-اوند مشتاق خوبی و اعمال نیک است و حتی اگر قوم بیسرائل

در این پاراشا درباره جاسوسانی می‌خوانیم که مأموریت گرفتند به سرزمین بیسرائل بیایند و وضعیت را در این سرزمین بررسی نمایند و وقتی از این مأموریت برگشتند ، بدی سرزمین بیسرائل را گفتند و باعث شدند قوم بیسرائل گریه کنند و وقتی یهوشع بن نون و کالب بن یفونه خوبی سرزمین بیسرائل را گفتند ، قوم بیسرائل می‌خواستند آنها را سنگسار نمایند. و وضعیت به جایی رسید که خد-اوند به مشه ربنو فرمود:

”تا کی این قوم من را عصبانی خواهند کرد.“

و خد-اوند می‌خواست قوم بیسرائل را نابود کند و مشه ربنو را به قوم بزرگی تبدیل نماید.

ولی مشه ربنو برای قوم تفیلا خواند و به خد-اوند گفت نباید قوم بیسرائل را نابود کرد چون مصریها خواهند گفت هدف خد-اوند از بیرون آوردن قوم بیسرائل به بدی بوده است ، خد-اوند قوم بیسرائل را از مصر بیرون آورد و حال نمی‌تواند آنها را وارد سرزمین بیسرائل بنماید و به همین خاطر می‌خواهد آنها را بکشد. بالاخره مشه ربنو توانست رحمت خد-اوند را بیدار کند و برای قوم بیسرائل تقاضای بخشش نماید و باعث شود خد-اوند قوم بیسرائل را ببخشد.

از اینجا متوجه می‌شویم حتی وقتی قوم بیسرائل محکوم به نابودی شدند ، با یادآوری سیزده رفتار رحمت ، خد-اوند قوم بیسرائل را بخشید و قوم بیسرائل را نابود ننمود.

باید دانست فقط یاد آوری این سیزده رفتار کافی نیست و باید این کلمات را با نیت کامل ذکر نمود و بر طبق آنها عمل کرد. هم

۱ اگر در کیفیت و کمیت مطالب این نشریه (آی ، پیشنهاده و یا سوالی در امور هلافا و زندگی روزمره دارید از اتمام لطف

می‌بخشد و به ما رحم می‌نماید و ما را از نابوی و بدیهای دیگر نجات می‌دهد. پس باید بیشتر در میصوای نیکی به دیگران سعی و تلاش کنیم ، نه تنها با دوستان و آشنایان ، بلکه با هر شخص یهودی که نیاز به کمک دارد و به این صورت هر عمل نیک در دربار الهی جمع شده و اگر خدای ناکرده حکمی بر ضد قوم یسرائل است ، به زخوت این اعمال نیک باطل خواهد شد.

نیز می‌آموزیم که باید به هر یهودی با دید خوب نگریم ، چون بالاخره هر یهودی یک عمل یا رفتار خوب دارد و به همین جهت باید با او مهربان بود و خوبی او را خواست. به خصوص افرادی که روزانه با آنها در ارتباط هستیم و هر کدام از آنها در حق ما حداقل یک بار خوبی کرده‌اند.

کاملاً خوب نباشند ، اگر با یکدیگر نیکی نمایند ، این اعمال خوب و نیکی باعث می‌شوند که خدایوند به آنها رحم نماید. به همین سبب شایسته است که انسان بدین صورت رفتار کند و اگر می‌بیند شخصی او را اذیت می‌کند و باعث عصبانیت او می‌شود ، باید تأمل نماید و ببیند اگر این شخص با دیگران خوبی می‌کند و یا اینکه یک رفتار خوب در او هست ، باید از بدی او چشم‌پوشی کند و دیگر از دست او عصبانی نباشد.

این رفتار از خانه خود شخص شروع می‌شود. همسر فرد ، فرزندان و دیگر اعضای خانواده ، باید نقاط خوب آنها را ببیند و از دست آنها عصبانی نشود. نیز دوستان و دیگر افرادی که با آنها سر و کار دارد.

از سخنان ربی مشه کوردیبرو متوجه می‌شویم تا چه حد برای خدایوند مهم است که با یکدیگر نیکی و خوبی کنیم و حتی اگر خطا کار باشیم ، به زخوت نیکی کردن ، خدایوند گناهان ما را

سفن چینی ، سود یا ضرر

در نتیجه می‌توان گفت که این جاسوسان به خاطر غیبت از چوب و سنگ سرزمین یسرائل مجازات شدند.

در اینجا دو سؤال پیش می‌آید: اول این که میریام هنیئا غیبت برادر خود را گفت که انسان بود و نه اشیاء ، پس این جاسوسان چه موردی را باید بود می‌آموختند و چگونه پند می‌گرفتند؟

دوم این که غیبت از اشیاء هیچ ممنوعیتی ندارد ، پس چرا این جاسوسان به سبب بدی گفتن از اشیاء مجازات شدند؟

گمارا (مسخت تعنیت ، برگ ۸ ، صفحه اول) تعریف می‌نماید: در آینده تمام حیوانات به نزد مار می‌آیند و از او می‌پرسند: "وقتی شیر به حیوانی حمله می‌کند ، او را می‌خورد و به این صورت از حمله خود لذت می‌برد. ولی تو که نیش می‌زنی چه سود و لذتی می‌بری؟"

مار در پاسخ می‌گوید: "مگر وقتی انسان از شخصی غیبت می‌کند ، سود و لذتی می‌برد؟ شخصی که با زبانش دیگران را نیش می‌زند هیچ سود و لذتی نمی‌برد."

حال این گمارا نیز نامفهوم است ، درست است که مار از نیش زدن دیگران لذت نمی‌برد ، ولی انسان وقتی غیبت می‌کند ، لذت می‌برد.

تصور کنیم شخصی به خانه می‌آید و خانمش به او می‌گوید: "امروز برایت هندوانه خریدم"

شوهر نیز به سمت یخچال رفته و هندوانه را پاره می‌کند و متوجه می‌شود هندوانه از درون سفید است. او به همسر خود می‌گوید:

"این که هندوانه نیست ، این توپ گچی است!"

حال سؤال پیش می‌آید آیا این شخص مرتکب گناه غیبت شده و درباره این هندوانه بدگویی کرده است؟

در کتاب نگهداری از زبان ، نوشته خافص خیم ، در هیچ جا نوشته نشده که نباید درباره اشیاء و میوه‌ها غیبت گفت و از این مورد می‌توان نتیجه گرفت که ظاهراً غیبت درباره اشیاء و میوه‌ها هیچ ممنوعیتی ندارد.

در ابتدای این پاراشا می‌خوانیم که راشی در تفسیر خود می‌نویسد: "چرا پاراشای برص گرفتن میریام هنیئا متصل به پاراشای فرستادن جاسوسان است؟"

راشی در جواب می‌نویسد: "چون این ظالمان دیدند که میریام به خاطر غیبت پشت سر مشه ربنو چه مجازاتی دریافت نمود و با این حال پند نگرفتند و بدی سرزمین یسرائل را گفتند."

شوند ، پس دیگر این افراد ، جاه و مقام خود را از دست خواهند داد و دیگر سمتی نخواهند داشت. به همین سبب غیبت سرزمین ییسرائل را گفتند تا قوم ییسرائل نخواهند وارد سرزمین مقدس شوند و بدین صورت آنها بتوانند مقام خود را حفظ نمایند ، ولی همین سخن چینی باعث گشت تا مجازات شوند و زندگی خود را از دست بدهند.

لازم بود این جاسوسان ، میریام هنوئیا را ببینند و پند بگیرند. چون میریام نیز فکر کرد با گفتن این سخن سودی خواهد برد ، ولی برعکس ، نه تنها این سخن هیچ سودی برای میریام نداشت ، بلکه خجالت بسیاری را نیز برای وی به همراه داشت.

در واقع هر شخصی که فکر می کند با سخن چینی سودی خواهد برد ، باید بداند تنها ضرر به همراه دارد.

در جواب باید گفت مار نفرین شد که غذای او خاک باشد ، به این مفهوم که هر چیز که بخورد ، طعم خاک بدهد. حال قبل از این که مار شخص یا حیوانی را نیش بزند ، در ذهن خود فکر می کند این غذا لذیذ است و طعم خوبی دارد ، ولی وقتی نیش می زند و طعمه خود را می چشد ، فقط طعم خاک می چشد.

همچنین شخص قبل از اینکه غیبت کند ، در ذهن خود تصور می کند با این غیبت گویی دوست خود را خوار می کند و به جاه و مقام بالایی می رسد. ولی این فقط تصور است چون نه تنها به جاه و مقامی نمی رسد ، بلکه از این پس نیز همگی می دانند این شخص نیز غیبت می گوید و سخن چین است.

در اینجا نیز می توان گفت غیبت از اشیاء هیچ اشکالی ندارد ، ولی این جاسوسان فکر کردند اگر قوم ییسرائل وارد سرزمین ییسرائل

نعمت بینایی

درآوردند و روی سرش تکه ای شیشه گذاشتند تا چند مدت یعقوب تحت نظر باشد تا اگر اتفاقی افتاد ، پزشکان بتوانند فوراً بررسی کنند که چرا چنین اتفاقی افتاده است.

به خاطر همین تکه شیشه نیز لازم بود یعقوب همواره روی تخت دراز بکشد. سه ماه بدین صورت گذشت تا این که خطر کاملاً برطرف شد و دوباره یعقوب را به اتاق عمل بردند ، تکه شیشه را برداشتند ، بجایش پلاتین گذاشتند و سر او را دوختند. سپس دکتر صونداق به یعقوب گفت: "الان قسمتی از سر تو از طلا است ، حواست باشد که دزدها سر تو را نذزدند!"

بعد از این عمل سخت هم ، با اینکه خطر مرگ از سر یعقوب رفع شده بود ، ولی باز هم دید او باز نگشت.

دکتر صونداق به یعقوب گفت: "در این عمل ما فقط غده را خارج کردیم ، برای بازگرداندن بینایی ، باید چند ماه صبر کرد و عمل دیگری را انجام داد ، در این عمل ما یک ماده وارد سر تو می کنیم که اعصاب بینایی را تحریک می کند و تو می توانی دوباره ببینی اما متأسفانه این عمل بسیار گران است."

یعقوب و اطرافیانش به هر دری زدند تا توانستند پول عمل را تهیه نمایند. دوباره یعقوب به آلمان رفت و دکتر صونداق به او کمک کرد ، او را بستری و برای عمل آماده نمود. بعد از عمل نیز ، دوباره یعقوب چند ماه تحت نظارت بود. برای یعقوب ، روزها به سختی

شخصی به نام یعقوب که در بورس کار می کرد. یک روز صبح از خواب بیدار شد و متوجه گشت بینایی خویش را از دست داده و دیگر نمی بیند. در یک آن زندگی اش خراب شد و نگران و مضطرب از این که بینایی خود را از دست داده ، به فکر چاره افتاد. در آن ایام چشم پزشک ماهری به نام دکتر تیخو بود. دکتر تیخو ، یعقوب را معاینه نمود ، وضعیت وخیم او را دید و فوراً او را در بیمارستان بستری کرد. در بیمارستان ، دکتر تیخو چندین آزمایش انجام داد و پس از دو روز ، به نزد یعقوب آمد و گفت: "تو دیگر در این بیمارستان کاری نداری. علت از دست رفتن دید تو مربوط به چشمان تو نمی شود ، بلکه مربوط به غده ای که در سر تو قرار دارد ، می شود. این غده روی تارهای دید تو قرار دارد و مانع دیدن تو می شود."

یعقوب که انتظار شنیدن چنین خبری را نداشت ، بیش از پیش غمگین شد و به فکر فرو رفت. دکتر تیخو به او پیشنهاد نمود به آلمان برود و از دکتر صونداق که دکتری یهودی و معروف بود ، کمک بخواهد.

یعقوب دار و ندار خود را جمع کرد ، کمی پول قرض گرفت و به آلمان رفت. دکتر صونداق با روی باز از یعقوب استقبال نمود ، او را در بیمارستان بستری و در ظرف چند روز او را برای عمل سر آماده نمود. یعقوب وارد اتاق عمل شد ، سر او را جراحی کردند ، غده را

شدی ، سه بار عمل شدی و هر بار چندین ماه درد و رنج تحمل کردی. حال پس از این همه درد و رنج و سختی و پولی که خرج کردی ، تو می‌توانی ببینی."

دکتر صونداق سخنان خود را ادامه داد و گفت: "حال می‌دانی چقدر افراد هستند که هر صبح بیدار می‌شوند و به راحتی می‌توانند ببینند و برای این نعمت ، هیچ تشکری از خداوند نمی‌کنند و شاید در براخای صبح ، با سرعت براخای مخصوص بینایی را می‌گویند و سریع رد می‌شوند. ولی تو این همه درد و رنج را تحمل کردی ، حواست باشد که دید و بینایی خود در راه خداوند استفاده کنی و هر روز از خداوند تشکر نمایی."

این سخنان بر روی یعقوب تأثیر زیادی گذاشت و از آن روز به بعد ، یعقوب بیشتر در راه میصواهای توراه تلاش و کوشش می‌کرد تا این که به طور کامل توبه نمود و تمام فرزندان و نوادگان خود را در

راه توراه تربیت نمود.

می‌گذشتند و یعقوب روز شماری می‌کرد تا باندها را از سر و صورت او باز نمایند و او دوباره بتواند ببیند.

یک روز دکتر صونداق به نزد او آمد و گفت: فردا باندهای سر و صورت تو را باز می‌کنیم و تو می‌توانی ببینی ، آری ، تو دوباره می‌توانی ببینی! من می‌خواهم اولین چیزی که می‌بینی ، شیئی میصوا باشد. پس فردا وقتی باندها را باز می‌کنند ، با صیصیت در مقابل تو می‌ایستم که اولین چیزی که می‌بینی صیصیت باشد. هم چنان که می‌دانی توراه در مورد میصوای صیصیت می‌گوید: "و صیصیت را ببینید و تمام میصواهای ما را به یاد داشته باشید و به یاد آورید و تمام میصواهای من را انجام دهید ، من خدای خالق شما هستم."

یعقوب تمام شب را بیدار ماند. فقط دم صبح کمی خوابش برد. ساعت هشت صبح ، پرستار آمد و با آرامی و توجه بسیار باند را از سر و صورت او باز کرد. انگار یعقوب خواب می‌دید ، شخصی جلوی او ایستاده بود که صیصیت پوشیده بود و لبخند می‌زد . یعقوب احساساتی شد ، به دست و پای دکتر افتاد و با چشمانی پر از اشک از دکتر صونداق تشکر می‌کرد.

وقتی یعقوب آرام شد ، دکتر صونداق با او قدم زد و به او گفت: "یعقوب به یاد داری یک روز از خواب بیدار شدی و دیگر نمی‌توانستی ببینی؟ چقدر نگران و مضطرب شدی؟ چقدر به نزد این دکتر و آن دکتر رفتی و حتی به آلمان آمدی و دوبار بستری

قابل توجه خوانندگان گرامی

در مملهای ذیل امکان دریافت نشریه چاپ شده وجود دارد و به هیچ عنوان نماینده‌ای

برای جمع‌آوری کمک به نشریه ندارد:

* **یروشالیم:** گئولا ، فیابان ملفی ایسرائل شماره ۲۵ فروشگاه آقای فرجیان

* **تل‌آویو:** فیابان علیا شماره ۲۳ ، آقای کهن فولادی ۹۳۷۸۲۸۱-۵۴۰

* **فولون:** فیابان ایلات ۱۶ ، فروشگاه نویا פארם

* **کفر ساب:** آقای מורטי کهن تلفن ۳۵۶۱۵۲۹-۵۲۰

* **ناتانیا:** آقای فرهاد تراشندگان تلفن ۸۶۸۶۸۸۶-۵۲۰

* **بیتر:** خانواده آقای نورانی تلفن ۸۴۲۸۹۳۶-۵۴۰

* **تارنمای:** [پاراشای هفته ۱](#) [پاراشای هفته ۲](#)